

مراجعه دانشگاه با تحول در علوم انسانی

جریان‌شناسی و آسیب‌شناسی دانشگاه در قبال تولید «علوم انسانی اسلامی»

www.ketab.ir



سرشناسه	: آقاییگی کلاکی، محمد، ۱۳۶۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: مواجهه دانشگاه با تحول در علوم انسانی: جریان‌شناسی و آسیب‌شناسی دانشگاه در قبال تولید علوم انسانی اسلامی / به قلم محمد آقاییگی کلاکی؛ [ایرانی] اندیشکده برهان.
مشخصات نشر	: تهران: دیدمان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۵۳ ص. : مصور، جدول، نمودار.
فروست	: جنبش نرم افزاری؛ ۴.
شابک	: 4-31-9708-600-978 ۸۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: جریان‌شناسی و آسیب‌شناسی دانشگاه در قبال تولید علوم انسانی اسلامی
موضوع	: علوم انسانی (اسلام)
موضوع	: Humanities (Islam)*
موضوع	: علوم انسانی
موضوع	: Humanities
موضوع	: علوم انسانی — ایران
موضوع	: Humanities — Iran
موضوع	: آموزش عالی — ایران — هدف‌ها و نقش‌ها
موضوع	: Education, Higher — Iran — Aims and objectives
شناسه افزود	: ISBN 978-600-978-600-4
رده‌بندی کنگره	: BP۲۳۲/۷م۸ ۱۱
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۰/۴۸۵
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۲۵۵/۲۲
شمارگان	: ۱۰۰ نسخه
نوبت چاپ	: ۱



www.BORHAN.ir

انتشارات دیدمان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۰۸۳-۱-۴

عنوان: مواجهه دانشگاه با تحول در علوم انسانی

نویسنده: محمد آقاییگی کلاکی

نشر: دیدمان

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵

www.BORHAN.ir

info@borhan.ir

تهران، چهارراه فرمانیه، خیابان شهید آیت‌الله نمر، کوچه

نسترن، پلاک ۳۲، واحد ۴

تلفن: ۰۲۱۲۶۱۵۳۲۹۱

پست: ۱۰۰۰۰۲۸۷

کلیه حقوق این اثر متعلق به «اندیشکده برهان» است و هرگونه نقل مطالب از آن صرفاً با ذکر منبع مجاز است.

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۲۱	جریان‌شناسی فکری حاکم بر دانشگاه در قبال علوم انسانی اسلامی
۲۱	جریان اول: جریان غرب‌گرا با رویکرد تعارض دین و مدرنیته
۲۵	جریان دوم: گرایش غرب‌گرا با اندیشه‌ی تمایز دین و مدرنیته
۳۲	جریان سوم: خوانش دین از منظر مدرنیته برای هم‌سویی با مدرنیته
۴۱	جریان چهارم: جریان‌ریزی با اندیشه‌ی مدرنیزاسیون تفکیکی
۴۵	تحلیل و ارزیابی‌های سافت‌سافت‌های دانشگاه به مدرنیته و امکان تعریف علوم اجتماعی اسلامی
۴۹	امکان تعریف و تولید «امان‌تعامه» اسلامی در ذیل جریان‌های فکری دانشگاه
۵۵	کتاب‌نامه

www.ketaboo.com

آنکه ما اصرار داریم به اینکه دانشگاه که مغز متفکر یک ملت است، باید از وابستگیهای به شرق و غرب کنار برود و نمی‌شود که کنار برود الا اینکه فرم اسلامی پیدا بکند، آن این نیست که دانشگاه ما نباید علم و صنعتی تحصیل کند، بلکه باید فقط همین آداب صلوة را به جا بیاورد! این یک مغالطه‌ای است که تا صحبت «دانشگاه اسلامی» می‌شود و اینکه باید انقلاب فرهنگی پیدا بشود، فریاد می‌زنند آنهایی که می‌خواهند ما را به طرف شرق و عمدتاً، به طرف غرب بکشانند، که اینها با تخصص مخالف‌اند، با علم مخالف‌اند. خیر، ما با تخصص مخالف نیستیم؛ با علم مخالف نیستیم؛ با نوکری اجانب مخالف نیستیم. ما می‌گوییم که تخصصی که ما را به دامن امریکا بکشد یا انگلستان یا به دامن شوروی، به شدت یا کمین، این تخصص، تخصص مهلک است، نه تخصص سازنده.

ما نیازمند آن هستیم که یک تحوّل بنیادین در علوم انسانی در کشور به وجود بیاید. این به معنای این نیست که ما از کار فکری و علمی و تحقیقی دیگران خودمان را بی‌نیاز بدانیم - نه، برخی از علوم انسانی ساخته و پرداخته‌ی غربی‌ها است؛ در این زمینه کار کردند، فکر کردند، مطالعه کردند، از آن مطالعات باید استفاده کرد - حرف این است که مبنای علوم انسانی غربی، مبنای غیرالهی است، مبنای مادی است، مبنای غیر توحیدی است؛ این با مبانی اسلامی سازگار نیست، با مبنای دینی سازگار نیست. علوم انسانی آن‌وقتی صحیح و مفید و تربیت‌کننده‌ی صحیح انسان خواهد بود و به فرد و جامعه نفع خواهد رساند که بر اساس تعالیم دینی و جهان‌بینی الهی باشد؛ این امروز در دانش‌های علوم انسانی در وضع کنونی وجود ندارد؛ روی این بایستی کار کرد، فکر کرد.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها (۱۳۹۳/۰۴/۱۱)

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهٰنٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا لَكُمْ ذِكْرًا مِّمَّا

ای مردم! همانا برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما نوری روشنگر (قرآن) به سوی شما فرودستادیم (نساء: ۱۷۴).

سیاس خداوندی را که بشر را به برهان حقایق وجود ذی جلال و اندکین فرستاده‌اش و نور روشنی بخش کلام الله مجید هدایت کرد و ملت شریف ایران را از اسدیان آسمانی انقلاب اسلامی و حیات در ذیل نعمت ولایت در مسیر رشد و تعالی قرار داد. انقلاب اسلامی نعمت بی‌بدیلی بود که رهین ملت ایران شد تا مسیر تمدن‌سازی اسلامی و الگو شدن برای جهان بشریت را بی‌ماید و البته در این طریق، راه ناپیموده هنوز زیاد است و نیازمند گام‌هایی استوار و خردورزانه هستیم. اندیشکده‌ی برهان که متشکل از جمعی از فرزندان انقلاب اسلامی است، کانونی است فعال در زمینه‌ی تبیین گفتمان تمدن‌ساز انقلاب اسلامی. تلاش این مؤسسه‌ی اندیشه‌محور بر این است که با تکیه بر سرمایه و استعداد معرفتی-علمی نیروهای فرهیخته‌ی جریان انقلابی و ارزشی، به تبیین

گفتمان انقلاب کمک کند و در مسیر تربیت نیروهای فکری تراز انقلاب اسلامی و یا به تعبیری، «مؤمن اندیشه‌ورز جهادی» بکوشد.

یکی از اساسی‌ترین لوازم تربیت فکری نسل‌های آتی انقلاب اسلامی، آماده‌سازی محتوای نظری مورد نیاز برای ایشان است. با توجه به اینکه تأمین چنین نیازی، خود محتاج بهره‌گیری از شاخه‌های مختلف علوم انسانی است، اهمیت پرداختن به اسلامی‌سازی علوم انسانی کاملاً هویدا می‌گردد. چه بدون تحقق این مهم عملاً پایه‌ی نظری مورد نیاز برای حرکت در مسیر آماده‌سازی نسل‌های آتی انقلاب، خصوصاً در روزه‌ی فکر و اندیشه، وجود نخواهد داشت. از این‌رو اندیشنامه‌ی حاضر به قلم فاضل ارجمند، جناب آقای محمد آقاییگی کلاکی، سعی دارد تا با تبیین ضرورت‌ها و لوازم تولید علم، مردم را در راستای تحقق عملی این امر بردارد.

موسسه برهان مسیر مطالب خود را حرکت در چارچوب الگوی امام-امت می‌داند و بر این اساس، مبتنی بر فعالیت‌های جهادگران فکری این اندیشکده بر پایه‌ی تبیین بیانات و دغدغه‌ها و مطالبات سیاسی-فرهنگی، حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) و تولید پژوهش‌های علمی و راهبردی معطوف به این مهم است. اندیشکده‌ی برهان بر آن است که در مسیر یک نهاد فکری و اعتقادی منسجم و متقن با پاسخگویی مستدل و منطقی به پرسش‌ها، سئوال‌های کنونی جامعه، گره‌گشایی از معضلات فکری و نظری و شبهه‌زدایی و تولید تحلیل و تأملات سالم و پالوده از کج‌اندیشی و انحراف، گام بردارد.

اندیشنامه حاضر به قلم پژوهشگر محترم، جناب آقای محمد آقاییگی کلاکی است که به بررسی برخی الزامات تولید علوم اجتماعی اسلامی و نقش تحول‌داناگان، در تحقق این مهم می‌پردازد. امید است این اثر، گامی کوچک اما مؤثر در تعمیق گفتمان تمدن‌ساز انقلاب اسلامی و مورد رضایت پرچم‌دار هدایت بشر، حضرت ولی عصر (عج) قرار گیرد. لازم است از زحمات آقای محمد آقاییگی کلاکی و سایر همکارانی که ما را در تهیه این کتاب یاری فرمودند، تشکر بجای آوریم.

محمدجواد اخوان

مدیر اندیشکده‌ی برهان

مقدمه

یکی از دو نهاد عمده‌ی علم در ایران دانشگاه است که باید بار تولید علم مورد نیاز جامعه را در حوزه‌های مختلف به دوش بکشد. دانشگاه به عنوان نهادی مدرن در نتیجه‌ی تماس و آشنایی ما با غرب مدرن در ایران شکل گرفته و توسعه یافته است. بر این اساس در پاسخ به این سؤال که آیا این نهاد در شکل کنونی خود قابلیت تولید علم اجتماعی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را دارد یا نه، بررسی علل ناکامی دانشگاه در جامعه‌ی عمل پوشاندن به این مهم، مستلزم بررسی این مسئله و نیز شناخت جریان‌های فکری دانشگاه در ارتباط با این ریشه‌ی تاریخی و اجتماعی است. از این رو در این جا درصدد هستیم ضمن مطالعه‌ی تعیین اجتماعی و تاریخی نظام دانشگاهی در ایران، جریان‌های فکری عمده‌ی دانشگاه را در ارتباط با موضوع علوم اجتماعی - اسلامی مورد تحلیل و بررسی قرار داده و بر آن اساس امکان تعریف و تولید علوم اجتماعی - اسلامی در دانشگاه را واکاوی نماییم. در ادامه سعی شده است تا براساس خصوصیات جریان‌های فکری دانشگاه موانع تولید علوم اجتماعی - اسلامی را در این نهاد عمده‌ی علمی جامعه تحلیل نماییم.

تأسیس و شکل‌گیری دانشگاه در ایران به طور عام و رشته‌های انسانی و علوم اجتماعی به طور خاص در شکل و ظاهر کنونی به برخورد و مواجهه‌ی ایران با مظاهر تمدن مدرن باز می‌گردد. مرادوهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته در دوره‌ی قاجار با غرب مدرن، جنگ‌های ۱۳ ساله‌ی ایران و روس، سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا و... در کنار سیر انحطاطی که بعد از صفویه دامن‌گیر فرهنگ و اندیشه‌ی حاکم بر جامعه شده بود، در نهایت منجر به پیدایش نوعی خودکم‌بینی و خودباختگی در برابر غرب شد.

این خودباختگی و احساس رعب در برابر مظاهر غرب، در ابتدا در ظاهری‌ترین و سطحی‌ترین بخش‌های فرهنگی غرب و بدون توجه به مبانی فلسفی حاکم بر علم و تکنولوژی غرب مورد توجه می‌گیرد. «آشنایی ما با غرب از نهایی‌ترین آثار، ظاهری‌ترین ابعاد، پایین‌ترین لایه‌های مادی و فرهنگ آن آغاز شد. ابتدا قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و مظاهر مادی، نوعی زندگی آن‌ها را دیدیم. در بعد علمی نیز ابتدا با قدرت مادی و ابعاد کاربردی دانش آن‌ها آشنا شدیم و در بسیاری از موارد نیز با بلاهت کودکانه و سادگی ابلهانه همان قدرت را این‌بر-آن‌سال و بلکه تمامیت علم آن‌ها دانستیم.»^۱

اوج این سطحی‌نگری و ساده‌نوحی را می‌توان در ایده‌های منورالفکران عصر مشروطه مشاهده کرد: ایده‌هایی نظیر تقلید از مظاهر دیوانی از غرب، استفاده از عقل‌فرنگی‌ها و واگذاری امور به کمپانی‌های خارجی و حتی رد کردن وزیر از دول خارجه (از سوی ملکم خان)، تغییر الفبا و خط (از سوی آخر رسیده رتقی‌زاده) و از فرق سر تا نوک پا فرنگی شدن (از سوی تقی‌زاده) و...

این سطحی‌زدگی و تعجیل در پذیرش و دستیابی به مظاهر و ظواهر تمدن غرب باعث می‌شود تا اولین رشته‌های دانشگاهی متناسب با این مظاهر و در رشته‌های فنی و مهندسی شکل بگیرد. ورود رشته‌های انسانی و علوم اجتماعی اما پس از چندین سال تأخیر و به تأسیس دانشگاه تهران به دست «محمدعلی فروغی» از منورالفکران عصر مشروطه، مؤسس و استاد اعظم لژ فراماسونری «بیداری ایرانیان»، ایدئولوگ و چندین دوره رئیس‌الوزرای رضاخان ارجاع دارد.

اولین سنگ‌بنای دانشگاه تهران در اواخر سال ۱۳۱۳ ه.ش. گذاشته شد و دانشکده‌های حقوق، علوم سیاسی، اقتصاد، پزشکی، دندان پزشکی و داروسازی، ادبیات و علوم معقول و منقول به طور رسمی موجودیت یافتند. دانشجویانی که از سال ۱۳۰۷ ه.ش. از طرف دولت به اروپا اعزام شده بودند، با دریافت مدارک علمی به کشور بازگشتند و کادر اولیه‌ی استادان دانشگاه تهران را تشکیل دادند.

اگر با نگاهی جامعه‌شناختی به پیدایش و شکل‌گیری دانشگاه در جامعه‌ی ایران پرداخته شود، و به‌وایم آن را به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی در ارتباط با تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه مورد تحلیل و بررسی و تبیین جامعه‌شناختی قرار دهیم، باید انتظار داشته باشیم که پیدایش به نحوی با علایق، خواسته‌ها و انتظارات اجتماعی باشد.

از سوی دیگر با نگاهی به تحولات سیاسی- اجتماعی آن عصر مشاهده می‌شود سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه در بستری حرکت می‌کند که با توسل به نیروی استبداد مطلق به قدرت‌های تعارضی در کنار برنامه‌ریزی‌های منورالفکران غرب‌زده‌ای چون محمد علی فروغی (دباء الملک)، سکندر میرزا، سید حسن تقی‌زاده و داور به علاوه‌ی تاریخ‌نگاری‌های کسروی و امیرالدوله (حسن پیرنیا) در صدد تغییر شرایط سنتی جامعه‌ی ایران در جهت حاکم کردن شرایط فرهنگی و تمدنی غرب مدرن بر جامعه‌ی ایران (البته سطحی‌ترین و ظاهری‌ترین لایه‌ها) هستند و در این جهت از هیچ ابزاری حتی زور و قدرت نظامی فروگذار نمی‌کنند. خواسته‌ها، اهداف و هدف‌نهایی استبداد رضاخان در این دوره سکولاریزاسیون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است.

این سکولاریزاسیون اگر چه از دوره‌ی قاجاریه آغاز شده بود، اما هر چه کردتای سیاه در اوایل قرن چهاردهم هجری نزدیک می‌شویم، حضور جریان‌های سکولار را در عرصه‌های مختلف و تحولات اجتماعی بیشتر مشاهده می‌کنیم. از جمله مسائل قابل بررسی در ماهیت قدرت رضاخان، مسأله‌ی سکولاریسم فرهنگی عصر پهلوی و شدت عمل رضاخان در سرکوب مذهب شیعه است. این نوع سکولاریسم در مسأله‌ی ناسیونالیسم ایران باستان رضاخان و تغییر قوانین شرعی به قوانین عرفی و در مدرنیته‌ی

سطحی رضاخانی به وضوح جلوه گر می شود.

افکار سکولاریسم را می توان علاوه بر دو دهه‌ی بین مشروطه تا رضاخان، در صدر مشروطه هم دنبال کرد. در این زمینه باید یک گام تاریخی دیگر هم به عقب برگشت و با میرزا آقاخان کرمانی و قبل از او میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده هم برخورد فکری و بررسی تاریخی کرد. قربت و اقتباس بسیاری از افکار این چند نفر را می توان در آثار منورالفکران دربار پهلوی شاهد بود.

استدلال نویسنده بر این است که عامل اصلی مؤثر در پیدایش و تأسیس دانشگاه در ایران به عنوان حلقه‌ای از مدرنیزاسیون برای غربی شدن در معنای تمام عیار آن و رسیدن به دروازه‌های تان غرب از سوی حاکمیت استعماری قابل بررسی است.

این سه دهه با دوره‌ی تأسیس دانشگاه، مؤسسان دانشگاه، حاملان معرفت علمی و محتوای متون درسی این دانشگاه بیش تر آشکار می شود و با افزودن جنبه‌ی ضد دینی مؤسسان و اساتید این دانشگاه، بی نیاز از استدلال بیش تر می شود. بنابراین می توان گفت دانشگاه به عنوان نهادی مدرن، نتیجه‌ی برخورد لایه‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران با تمدن مدرن و شکل گیری نوعی غرب‌زدگی و مرعوبیت در برابر غرب و در راستای مدرنیزاسیون جامعه، در بردارنده‌ی محتوای مدرن می باشد.

این مسأله به ویژه در حوزه‌ی علوم انسانی، اجتماعی قابل مشاهده است. طبیعی است چنین نهادی با چنان اهداف و محتوایی برآمده از شرایط فرهنگی و مبانی فلسفی متفاوت و متعلق به زاد بوم دیگری است، در شرایطی می تواند کارآیی داشته باشد که علاوه بر اشتراک در هدف، مشابهتی در شرایط اجتماعی و فرهنگی نیز موجود باشد، شرایطی که به نظر نمی رسد در جامعه‌ی آن روز (و حتی امروز) ایران فراهم بوده باشد و از این روی باید شاهد شکل گیری کج کارکردی های این نهاد و ناهمسازی های آن با جامعه بود.

حضور غیرنقادانه‌ی علم غربی به وسیله‌ی اولین گروه‌هایی که جهت انتقال آن اعزام می شدند و یا در اولین مراکزی که به این منظور تأسیس شدند، موجب رسوب مبانی فرهنگی و معرفتی غرب در ذهن و رفتار متعلمین می شد.

از این طریق جامعه تنش های رفتاری و تحولات اعتقادی نوآموزان را احساس

می‌کرد و بدین ترتیب اولین تردیدها نسبت به مراکز تعلیمی این علوم در جامعه به وجود آمد و لکن تردید کنندگان بر این گمان بودند که مشکلات فرهنگی و یا اخلاقی نوآموزان دارالفنون و دیگر مدارس مشابه، مربوط به خصوصیات اخلاقی مدیران، معلمان و یا نحوه‌ی گزینش دانش‌آموزان آن‌هاست و به همین دلیل به قصد بدل سازی، مراکز تعلیمی مشابهی را با مراقبت‌های اخلاقی ویژه و گزینش افرادی که تربیت دینی و یا حساسیت‌های اسلامی داشتند، تأسیس کردند. البته این شیوه از برخورد تا مدت‌ها تنش‌های اخلاقی آن را به تأخیر می‌انداخت.^۱

با حاکمیت منورالفکران و تشکیل استبداد رضاخان‌ی زاویه‌ای که با تأسیس دارالفنون ایجاد شده بود به صورت نهاده رسمی علمی در سطح مراکز عالی دانشگاهی سازمان یافت و به این ترتیب نظام دانشگاهی شکل گرفت. دانشگاه در بدو تأسیس خود دارای دو بخش نامتجانس بود. بخشی بر آن به انتقال علوم پایه و تجربی غرب مشغول بود که گرچه در مواد درسی خود پس‌ها فرهنگ‌ی سریع و آشکاری را به دنبال نمی‌آورد، اما به طور غیرمستقیم و ناخودآگاه مبان رقابت و متافیزیک خود را در ذهنیت نوآموزان رسوب می‌داد.

بخش دیگر در دانشکده‌ی معقول و منقول، بیانات مستقر است. این بخش عهده‌دار انتقال مبانی فلسفی غربی به موازات علوم تجربی آن‌ها نیست و آموزش‌هایی هم که به طور محدود در این بخش داده می‌شود، ضعیف و غیرقابل اتکا است. اساتید قوی این بخش برخی از بازمانده‌های نهاد علمی پیشین جامعه هستند که در دوران عالیم فلسفی، کلامی و عرفانی حوزه‌های علمی آموزش دیده‌اند و اینک در شرایط انتقال اجتماعی تفکر دینی و هجوم سبعمانه‌ی رضاخان به حوزه‌های علمی با تحمل دشواری‌ها، با این‌ها از آخرین امکانات برای انتقال سنت فلسفی اسلامی استفاده می‌کنند.

استبداد استعماری نیز از تأسیس این بخش به عنوان ابزاری جهت رقابت با نظام سنتی تعلیم و تعلم و در نهایت کنترل تام نسبت به نظام آموزشی کشور استفاده می‌کنند. این نظام آموزشی در پی حفظ و نگهداری سنت‌های دینی جامعه عمل نمی‌کند؛ بلکه از آن جایی که نوع نگرش خویش به سنت‌های دینی را از اندیشه‌ی قرن نوزدهمی غرب

وام گرفته - که بر اساس آن دین و اندیشه‌ی دینی جز خرافه پنداشته نمی‌شود که مانع هرگونه ترقی و توسعه‌ای است - و مناسبات خویش با دین را بر آن اساس تنظیم می‌کند، در پی تضعیف هر چه بیش‌تر و در نهایت حذف این اندیشه از متن جامعه و دست‌یابی به جامعه‌ای سکولار است که در آرمان‌های غربی به خود جامعه‌ی عمل پوشیده باشد.

اساتید بازمانده از نظام آموزشی حوزه‌های علمیه، در چنین شرایطی و در تنگنای این شبکه‌ی مسموم، زوال و مرگ تدریجی سنت‌های دینی و فکری و به ویژه سنت فلسفی ملغی‌سالم خود را نظاره می‌کنند. افرادی که هر یک از آن‌ها در شرایط مساعد فرهنگی، روزه‌ای عظیم را تأمین می‌کردند و شاگردان کثیری را پرورش می‌دادند.

نظام آموزش بن‌باید که به عنوان تنها سازمان رسمی علم در کشور به حساب می‌آمد با یک شیوه‌ی امرس‌راحد، به هدف کسب مدرک و مسائل بعدی که در محدوده‌ی ساختار سیاسی اقتصادی آن معنا می‌یافت، شکل گرفت و این نظام آموزشی زندان علم و عالمانی بود که محیط عصر، تعلیم و تعلم خود یعنی نظام آموزشی حوزوی را در شرایط فرهنگی بعد از مسقط‌الطریق به انحصار با قدرت گرفتن استبداد منورالفکری از دست داده بودند. آن‌ها تا پایان عمر سوزناکشان پایان عمر علم آن‌ها نیز بود در این زندان به سر بردند و اگر اثری هم از علم آن‌ها باقی ماند، مربوط به بخشی از آموزش آن‌هاست که در خارج از نظام دانشگاهی انجام می‌شد.

دانشگاه نتوانست با این همه اساتید حتی یک شاگردانه به راستی جایگزین کرسی تدریس آن‌ها باشد و در ردیف آن‌ها قرار گیرد و کم‌بر رجید آن‌ها را پر کند، تربیت نماید و بر این قیاس دیری نمی‌گذشت که تدریس عرفان، حکمت و فلسفه‌ی اسلامی را نیز مستشرقین غربی و یا شاگردان آن‌ها بر عهده می‌گرفتند و این به معنای استحاله و بازسازی مجدد و مسخ کامل و تام فرهنگ دینی جامعه و نابودی یاد و خاطره‌ی آن از ظرف ذهن و خیال همگان است.

اگر در نسل بعدی افرادی توانستند نام حکمت و فلسفه‌ی اسلامی را در این محیط زنده نگه دارند و مانع از فاجعه‌ی فرهنگی‌ای شوند که به سرعت در حال وقوع بود، افرادی بودند که خارج از نظام دانشگاهی، در دوره‌ی عسرت و فشاری که بر حوزه‌های علمی وارد می‌آمد، با تحمل همه‌ی سختی‌ها، حضور در محیط دانشگاهی را دگر بار

پذیرا گشتند.

اشخاص اندک شماری که نام هر یک از آنها، حاکی از استمرار سلسله‌ی تعلیم و تعلم دینی جامعه است؛ نظیر «شهید مطهری» و مرحوم استاد «جلال‌الدین آشتیانی». به این ترتیب بخشی از نظام دانشگاهی که به علوم فرهنگی و انسانی می‌پردازد و در حقیقت شناسنامه‌ی بخش دیگر را نیز باید صادر کند، همگام با آن بخش یعنی همراه با علوم تجربی که بدون تصرف و مستقیم از غرب می‌آمد، شکل نگرفت.

این بخش با همه‌ی تأخیری که تکوین آن در قیاس با بخش تجربی علم داشت، بدون آن که بتواند علوم فرهنگی و فلسفی غرب را به طور کامل وارد دانشگاه کند، در مقابله با علوم فلسفی و فرهنگی جامعه‌ی دینی ایران قرار گرفت و مانع از رشد و گسترش این علوم شد.

نکته‌ی شایان توجه این است که علوم فرهنگی جامعه‌ی شیعی ایران نیز با حضور اسیرانه‌ی خود در محیط دانشگاهی و مشکلات علمی آن می‌افزود. یعنی حضور ناقص این علوم مانع از آن بود تا علوم انسانی و فرهنگی غرب بتواند به سرعت در نظام دانشگاهی کشور جای‌گیر شود و پیشروانه‌ی فلسفه سایر علوم را نیز آن گونه که خود می‌طلبد فراهم آورد و همین مسأله موجب خشم و اندوه کسانی را که قصد تصرف ایدئولوژیک کامل محیط دانشگاهی را به نفع علم دینی غرب داشتند، فراهم می‌آورد و این خشم چندان واضح و آشکار بود که گاه به صورت برخوردهای فیزیکی به چشم می‌آمد. برخورد فیزیکی برخی از تنوریسین‌های چپ با شهید مطهری در دانشکده‌ی الهیات چیزی نیست که از خاطره‌ی جامعه‌ی علمی ما حذف شود.

بنابراین اساتید حوزوی هر چند در محیط دانشگاهی نتوانستند آن‌چنان که در محیط حوزوی انجام می‌دادند به ثمر رسانند، اما مانع تسخیر کامل این بخش از نظام علمی به دست عناصری شدند که تسلیم تمام آن را در برابر علوم فرهنگی غرب خواستار بودند و این امر موجب شد تا علوم تجربی هم‌چنان بی‌هویت و بدون شناسنامه در نظام آموزشی کشور باقی بمانند.

طبیعی است اگر تصور شود دانشگاهی که براساس چنین مبانی و جهت‌گیری، در آن شرایط سیاسی و اجتماعی و با چنان محتوایی شکل گرفته، توأم با سیاست‌های

فرهنگی و اجتماعی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، سختیت و تناسب بیش تری را با سیاست‌های حاکمان و برنامه‌های مورد نظر آنان احساس می‌کند و به نظر می‌رسد در چنین شرایطی کارکرد بهتری داشته باشد. آن هم در ساختار سیاسی - اجتماعی که نیل به مدینه‌ی فاضله‌ی مدرن و آرمان‌شهر غربی، سکولاریزاسیون و تضعیف حضور دین در جامعه به عنوان پیش‌شرط و لازمه‌ی اولیه‌ی آن مطرح می‌شود و دین و نهادهای علمی تولی آن، طی سه قرن بعد از زوال حاکمیت صفویه و در اثر سیاست‌های حاکمان رخت عصر عسرت و حاشیه‌نشینی مجدد و تضعیف و به نحوی انحطاط را طی می‌کند. در چند متن فرهنگی جامعه که هنوز دین در آن حضوری ناقص اما قدرتمند دارد و بر معیار اساسی تبیین ایجاد و تولید یک خیزش و قیام انقلابی را دارد، پذیرای آن سیاست‌گذاری استراتژی نیست و از کارکرد مورد انتظار این علوم می‌کاهد و آن‌ها را از اهداف مورد نظرش دور می‌آورد.

چالش‌ها و تعارض‌های دین این علوم و راهبردهای اعلامی آن، با شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی که داعیه‌ی فرارفتن از ایده‌های مدرنیته را در سر می‌پروراند - هر چند این مدرنیته این فرارفتن به ارتجاع و بازگشت به شرایط پیش از مدرنیته و قرون وسطی تعبیر می‌شود - و در نتیجه‌ی آن یک نظام سیاسی با داعیه‌ی دینی شکل می‌گیرد و دین حضور و نقش مهمی در متن زندگی فردی و اجتماعی می‌یابد، افزایش پیدا خواهد کرد.

همین تعارض‌ها و درگیری‌های ایدئولوژیک، سری و نظامی مترتب بر آن در محیط‌های دانشگاهی بعد پیروزی انقلاب اسلامی منجر به طرز «انقلاب فرهنگی» و نیز «وحدت حوزه و دانشگاه» گردید. ایده‌ای که اکنون با پیروزی انقلاب اسلامی برای حل این چالش‌ها و تعارض‌ها از یک سو و به کارگیری آن در خدمت اهداف و ایده‌آلهایی متفاوت با قبل مورد التفات قرار گرفته، این است که نظام دانشگاهی در این هنگام می‌بایست به سوی برداشتن مرزهای خود نسبت به نظام حوزوی گام بردارد و از این راه آموزش‌های رسمی را از انحصار خود بیرون آورد، تا بدین ترتیب هم زمینه‌ی جذب استعداد‌های شایسته به سوی علوم حوزوی فراهم شود و هم راه مبادله‌ی اطلاعات و گفت‌وگو را با گشودن درهای خود به سوی نیروهای حوزوی باز کند. حوزه‌های علمیه

نیز در پاسخ به این استقبال، باید آموزش‌های نظری خود را از محدوده‌ی خواص بیرون بیاورد و با توسعه در موضوعات، مفاهیم، متدها و... در گفت‌وگو با نظام دانشگاهی امکان اصلاح آن را فراهم کند.

این امور می‌توانست سرآغاز حرکتی باشد که اثرات علمی خود را در باروری نهاد دینی علم در چند دهه بعد ظاهر سازد؛ ولی در عمل فرصتی برای تحقق آن‌ها به وجود نیامد؛ زیرا انقلاب فرهنگی با شروع جنگ تحمیلی و اوج‌گیری حرکت‌های سیاسی و نظامی گوناگون‌های مختلف همراه شد؛ و در نتیجه بیش‌ترین نگاه را متوجه ابعاد سیاسی و نظامی دانشگاه کرد و اثر علمی که بر آن بار شد، تصویب حدود ۱۰ واحد درس عمومی، نظار معارف اسلامی، تاریخ اسلام، اخلاق اسلامی و ریشه‌های انقلاب اسلامی و برخی واحدهای مختص به بعضی از رشته‌های علوم انسانی بود.

بعد از انقلاب فرهنگی، استراتژی مشخصی در جهت ارتباط هدفمند و ارگانیک دو نهاد علمی عمده‌ی جامعه‌ی سیاسی - حوزة و دانشگاه تعقیب نشد و درس یاد شده به صورت مکانیکی به محیط دانشگاه راه یافتند و اساتید مسلمان هم چنان به ارائه و تبلیغ همان درس سابق پرداختند.

همکاری میان حوزه و دانشگاه به نحوی که پاسخ‌گو و برآورنده‌ی خواسته‌ها و انتظارات نظام دینی - به نحوی که در چارچوب نظری تحقیق به آن پرداخته شد - باشد، اتفاق نیفتاد. این همکاری که باید در عالی‌ترین سطح، در حد واسطه بین دو نهاد رسمی علمی قرار گرفته و برنامه‌های کلان این دو بخش را هماهنگ کرد، در نهایت عنوانی شد که به یکی از دفاتر یک بخش فرعی آموزش عالی - که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ تدوین یا چاپ کتب درسی است - به تبعید رفت.

بر این اساس بدیهی می‌نماید که نظام آموزشی دانشگاهی با این تغییرات تجربی و اصلاحات مونتازی - که علاوه بر بی‌توجهی به مبانی فلسفی و متافیزیکی حاکم بر علوم و به ویژه علوم انسانی و اجتماعی، فاقد هر گونه برنامه‌ی آینده‌نگرانه و نگاه استراتژیک نیز بوده و هست - نسبت به آرمان‌های دینی انقلاب، عملکردی بیش از آنچه گذشت، نمی‌تواند داشته باشد. ساختار ذهنی این نظام اجازه‌ی برداشت دینی از انقلاب را به آن نمی‌دهد و این انتظار، دور از واقع و حتی تخیلی به نظر می‌آید. این مسأله را می‌توان

در تحلیل و بررسی دیدگاه‌ها و جریان‌های فکری رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی در دانشگاه‌ها مشاهده کرد که در ادامه به شرح آن‌ها پرداخته شده است.